**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و بیست و هشتم\_ 20 آذر 1400**

**[ادامۀ کلام در امر ششم]**

یکی از نتائج منع از تدوین صحیح حدیث توسط بزرگان اسلام این شد که امر مهم قضاوت به نااهلان سپرده شود و مدرک و منبع صحیحی برای قضاوت بر طبق سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دسترس نباشد، ظلم و تعدی و آن‌چه که اغصب اموال و قتل قضاوت ها رخ داده و رخ خواهد داد، یکی از نتائج سوء غصب خلافت و در ادامۀ غصب خلافت، منع از تدوین حدیث نبوی است، به همین مناسبت خطبۀ هفدهم نهج البلاغه را مفصلا خواندیم.

**[دو گروه ابغض خلائق الی الله]**

آنچه با عبارت بنده از این خطبۀ شریفه استفاده می‌شود این‌که امام سلام الله علیه ابغض خلائق الی الله دو گروه معرفی می‌کند که گروه اول، عالمان بدعت گذار هستند و داعی الی الباطل که هم خود گناهکاران هستند و هم موجب خطاب دیگران می‌شوند، این یک گروه.

اما گروه دوم که مورد بحث ما است، این‌ها هم ویژگی اصلی و اساسی‌شان این است که علم واقعی به دین و سنت پیغمبر اکرم و حقائق قرآن کریم ندارند.

**[خصوصیات گروه دوم]**

من با توجه به مجموع خطبۀ شریفه این‌طور برداشت می‌کنم که این افراد از نظر مقام علمی:

1. یک مدعی علم هستند، نه این‌که واقعا عالم باشند، جاهلان عالم نما
2. کسانی که جهلشان، جهل مرکب است، خیال می کنند برخی از این ها که می دانند، به خودشان هم قبولانده‌اند که می دانند ولی به جهل خود عالم نیستند.

امیر المؤمنین سلام الله علیه از این ها تعبیر کرد به: **جَاهِلٌ خَبَّاطُ جَهَالاتٍ عَاشٍ‏ رَكَّابُ عَشَوَات‏**

1. اگر هم جایی بفهمند که اشتباه کرده‌اند، حاضر به اعتراف و تدارک اشتباه خود نیستند:

**وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِهِ‏ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِه‏**

به کارهای جاهلانه و نادانی خود سرپوش می‌خواهد بگذارد.

1. در غرور زشت بسیار علمی خودشان به سر‌می‌برند با این که جاهل مرکب هستند و واقعا نادان هستند:

**وَ لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَيْرِه**‏، اصلا خیال می کند، هیچ کس به حقیقتی نائل نشده، هر آن‌چه از حقیقت هست، در نزد این است و بس، دیگران هیچ نصیبی از حقیقت و راه و روش صحیح ندارند، این غرور بی‌جای علمی آنهم برای کسی که اساسش جهل محض است.

این گروه دوم که از نظر علمی به این حد از علم بودند در دوران خلافت منصوب به منصب قضاوت شدند.

**[لزوم توجه به کلام حضرت در مباحثات علمی]**

ما هم باید از این کلام مولا الموحدین سلام الله علیه برای خود درس بگیریم، مبادا در مسأله‌ایی در جهل مرکب به سر ببریم، مبادا بر خطاهای علمی خودمان سرپوش بگذاریم، وجیه کنیم، مبادا کارهایی که از ما سر زده‌است و روشن شده است که خطاست، حاضر به قبول و اعتراف و تدارک و جبران نباشیم؛ مهم تر از همه این‌که خود را حقیقت محض ندانیم، شرط مباحثه، شرط گفتوگو این است که بگوید این فهم من است، اما همۀ حقیقت همین فهم من است از کجا؟ بله برخی از امور جزء ضروریات است؛ اما در مورد مسائل نظری و دارای چالش علمی، چطور من خود را حق محض بدانم، و دیگران را تجهیل، توثیق و ... کنم؟ این آفات به نحوی متاسفانه در مباحثات ما طلاب هم دیده می‌شود. در بحث علمی من بگویم این چیزی است که من به آن رسیدم، حال ممکن است خطا کرده باشم و ممکن است به صواب رسیده باشم، هر کسی اگر این نحوه وارد بحث شده باشد این یعنی انصاف علمی.

**[خلاصۀ کلام حضرت در این خطبه]**

آنچه مولا سلام الله علیه در این خطبه هفدهم در مورد قضاوت این ها بیان می کند بدون رعایت ترتیب خطبه این است:

1. قضاوت این افراد مبتنی بر کتاب حریف شده از حیث معنا و مقصود است -نه تحریف به لفظ-، این‌ها به خیال خود قرآن را مبنای قضاوت خود قرار می‌دهند اما آن قرآنی که خود با اندیشه‌های باطل و با آراء پوچ خودشان تفسیر و معنا می‌کنند.
2. از حیث روایات چون واقعا جاهل هستند به حقائق سنت نبویه اطلاعی ندارند، روایات را هم بدون داشتن دانش لازم گزینش می کنند، صحت و سقم روایا را نمی دانند، معنای روایات برای آنها روشن نیست، نمی دانند اساسا چگونه باید از روایات برداشت کرد؟ تعبیر امیر المؤمنین این بوده:

**[يُذْرِي‏] يَذْرُو الرِّوَايَاتِ [إِذْرَاءَ] ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ‏**

این افراد روایات را، احادیث پیامبر اکرم را در اثر بی‌اطلاعی و نفهمیدن، در اثر عدم اطلاع از صحت و بطلان و عدم معنای صحیح به باد می دهند، یک چیزی را به خیال خود به اسم استفاده از سنت استفاده می‌کنند.

1. از حیث نتیجۀ این قضاوت هم معلوم است، چه نتیجه‌ایی در این قضاوت هست:

**تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ وَ تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيث[[1]](#footnote-1)**‏، اگر خون‌هایی که ریخته شده است، به زبان دربیایند، به صرخه و گریه از ظلمی که به آنها شده است و همچنین اموالی که به ناحق به این و آن داده شده است.

این هم نتیجۀ این قضاوت ناحق.

خلاصة الکلام این قاضیان هم ضال و هم مضل و هم غرق در ظلمات هستند. این خلاصۀ گروه دومی است که امیر المؤمنین سلام الله علیه از انها یاد می کند.

این خطبۀ هفدهم.

**[خطبۀ هجدهم]**

در تقریرات آقای سیستانی تنها به بخشی از این خطبه اشاره شده اما خوب است ما تمام خطبه را مطالعه و مراجعه کنیم

**تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ**

مسأله‌ایی از احکام یا قضاوتی از موارد قضاوت به این علماء داده می شود و این آقا به رأی خود حکم می کند، می گوید این نظر من است، چون مبنا را رأی خود قرار داده است.

**ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ**

همین مورد قضاوت به عینه به قاضی دیگری داده می‌شود

**فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ**

یک حکم دیگری می کند که صد در صد با حکم اولی مخالفت دارد.

**ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ‏ فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً**

بعد آن آقای قاضی القضات که این همه قاضی را از منصب قضاوت خود نصب کرده است، این امامی که این‌ها دارند و این‌ها را به منصب قضاوت خود نصب کرده، آرای همه این ها را تصوب می کند و می گوید همه شما درست گفتید.

**وَ إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ**

در حالی که خدای این ها کی است، چگونه خدا یکی احکام خدایی متناقض؟

**وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ**

چگونه همه ادعای پیروی از پیامبری رسول معظم را دارند، یک پیامبر که سخن وسیره اش حجت است. ایند وحکم به این سیره تناقض دارد.

**وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ**

همه می گویند قرآن، چطور یک قرآن و این همه اختلاف. چه شده از یک مصدری که در ان اختلافی نیست، این همه احکام متناقض و مختلف صادر شده؟ علت چیست؟ چرا؟

1. **أَ فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ [تَعَالَى‏] سُبْحَانَهُ بِالاخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ**

آیا واقعا خدا گفته اختلاف داشته باشید؟ آیا خدای واحد دستور به اختلاف داده و این ها دستور خدا را انجام داده‌اند که به اختلاف انجامیده، که مسلم چنین نیست.

1. **أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ‏**

یا نه خدا نهی از اختلاف کرده، نهی استفاده از آراء فاسده کرده و این‌ها عصیان کرده و این نهی را مرتکب شده‌اند؟

1. **أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ**

یا نه این‌ها می گویند ما کاری به ما انزل الله نداریم، من می‌گویم این دین ناقص است، من باید با آراء خود این دین را تمام کنم؟ این که بطلانش معلوم است.

1. **أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى**

یا نه این ها می‌گویند ما شریک خدا در تقنین و تشریع هستیم و ما بگوییم خدا امضاء کرده و رضایت می‌دهد؟

1. **أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلی الله علیه و آله وسلم عَنْ تَبْلِيغِهِ وَ أَدَائِهِ**

این‌ها می گویند خدا دین کامل رسانده، -نعوذ بالله- پیامبر بود که ادای رسالت را کامل انجام نداد و حال ما می‌آییم و بیان می‌کنیم؟ این هم که بطلانش معلوم است. چطور این ها می‌خواهند چنین چیزی را به پیامبر نسبت بدهند؟

**وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ‏ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ،** آنی که باعث هدایت مردم است ما فرو گذار نکردیم

**وَ فِيهِ [تِبْيَانُ كُلِ‏] تِبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ**

این که این کتاب هر بخشیش مصدق بخش دیگری است و اختلافی در آن نیست، خب این ها چطور به این وسیله دچار چنین مشکلی شدند؟

**فَقَالَ سُبْحَانَهُ‏ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً**

این از طرف خدا امده اختلافی درش نیست بله اگر از طرف غیر خدا بود درش اختلاف بود

**وَ إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ‏ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ**

ظاهرش زیبا و باطنش عمیق

**لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ**

امور شگفت آور قرآن بی پایان است

**وَ لَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ**

آن عجایب و اسرار قرآن پایان ندارد.

**وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِه**‏[[2]](#footnote-2)

تاریکی های جهل و جهالت را باید با این قرآن برطرف کرد، اما کدام قرآنی که در خطبۀ قبل فرمود معانی آن تحریف نشده است.

این وضع علم و دانش دینی و در نتیجه وضع قضاوت ها در آن عصر، ما ان شاء الله این بحث را که از سید سیستانی بیان کنیم به بحث دور و مرحلۀ سوم که برسیم بر اساس هم مبنای دین نازل و دین موجود که بارها گفتیم عرض خواهیم کرد.

آقای سیستانی بعد از اشاره به این دو خطبه می گوید:

**هذا حال قضاتهم فی هذه الوقت ثم بعد ذاک القرن و بعد ما أرادوا أن یقضوا باحسن من هذا**،

این زمان امیر المؤمنین است بعدا هر چه دور شدند که دیگر هیچ.

**قضوا بما کان یقضی به عمر و عثمان و ابن عباس**،

اصلاح قوۀ قضای آنها به این بود که ببینند عمر و عثمان و ابن عباس چگونه قضاوت کردند و بشود مبنای قضاوت

**و بشیء من قضاء علی علیه السلام و لیس هذا الّا نتیجةً لمنعهم من تدوین الحدیث و روایته**،[[3]](#footnote-3)

همۀ این ها برای ان است که نگذاشتند یک کتاب مدون و منظم و مصحح و متقنی از قضاوت های پیامبر، دستور العمل‌های پیامبر، سنت‌های پیامبر اکرم دست مردم تا قیام قیامت بماند، اگر ما بگوییم غصب خلافت، به ما نگویند یک داستان تاریخی است تمام شده است و رفته است، اثر این غصب خلافت این است که سنت از دست ما رفته است، آن‌چنان که باید نگذاشتند در دست مردم بماند، غصب خلافت امر کمی نبوده استت، یک امر کوچکی نبوده سات که زید خلیفه باشد یا عمرو. این آثار برش مترتب شده که یکیش منع از تدوین حدیث است.

اگر یکی دوبار از بنده شنیده‌اید که عرض کردم اثر ظلم غصب خلافت تا قیامت و تا زمان ظهور حضرت حجت باقی است، این است معنایش، بالاخره همه ما داریم چوب آن ظلم ها و تعدی ها را می خوریم و آیندگان ما.

**الامر السابع، ورود الاسرائیلیات فی الاحادیث**

این بحث بسیار مهمی است هم در مورد احادیث اهل تسنن ملاحظه شود و هم در کتب روایی ما، دو نفر هستند که این‌ها نشر دهندۀ اسرائیلیات هستند، اینها سابقۀ یهودیت داشتند از تلمود و غیر آن از اخبار صحیح و سقیمی که در دست انهاست اشنایی داشته و این ها را به مردم می گفتند

**و کان الخلفاء یرجون سوق هذه الاسرائیلیات و یعظمون شأن هولاء[[4]](#footnote-4)**

حال بیایند این ها نقل کنند، اگر کسی به ان ها توجه نمی کرد که مشکلی پیش نمی آمد مهم این بود که خلفا به انها احترام و اهتمام می کردند، اینجا ایشان به یک سخنی از اضواء علی سنة النبویه و کتاب های دیگر اشاره می کند، بماند ان شاء الله برای فردا.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 17، ص 60. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، خطبه 18، ص 60 و 61. [↑](#footnote-ref-2)
3. تقریرات تدوین الحدیث، ص 28 و 29. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 29. [↑](#footnote-ref-4)